۵. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۰۷/۰۷)

موضوع: ۰۷ مهر ۱۴۰۳، شنبه - (۱۴۰۴-۱۴۰۳) سال تحصیلی

- پیش‌گفتار(چکیده)
- جمع طولی روایت حمام و یقطینی؛ رؤیت قبل از زوال درزمان غیم
- اولویت ارفاقی جمع روایات در قاعده الجمع
  - اذعان شیخ انصاری به جمع‌های خلاف ظاهر در کلام معصوم (ع)
  - محامل و معارض کلام اهل البیت
- جمع روایت حمام و عبید
  - زوال هر بلد در روایت حمام و تقویم کل کره در روایت عبید
  - شاهد روائی اهتمام معصوم به لحظه زوال
  - اهمیت تقویم کل کره در دین جهانی اسلام

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
روایات رؤیت قبل از زوال .

موضوعات فرعی:
حل تعارض بین روایت حماد با یقطینی، انشائات طولی یکی از وجوه جمع، معنای الجمع مهما امکن...، کلام شیخ اعظم در وجود معانی خلاف ظاهر در احادیث، شناخت محامل و معارض کلام اهل البیت علیهم السلام، تفاوت تضاد در نفس الامر با تضاد در مفهوم، نوشتن تقویم و تعیین خط زمان، حدیث امام رضا علیه السلام در تقدم شب بر روز، اهمیت وضع تقویم برای کل کره

جمع طولی روایت حمام و یقطینی؛ رؤیت قبل از زوال درزمان غیم

(00:10)

در جلسه قبل تقریباً بحث وسط کار ماند. عرض کردم روایت یقطینی با دو روایت عبدی و روایت حمام –درصورتیکه این دو یکی باشند- معارضه دارند. حال راه‌های حل معارضه را باید دید. همچنین آیا مسلم بود که روایت حمام و عبدی، یکی شارح دیگری است یا نه؟ خود این هم قابل تأمل بود. داشتم مطلبی را از بحارالانوار می‌خواندم. یک بخشی از آن را خواندم بخش دیگرش ماند.

آن روز عرض من این بود که روایت حمام ممکن است، به امارت ناظر باشد یا حتی به حکومت؛ به این صورت که خودش اماره مستقلی باشد. اما روایت عبدی و ابن بکیر اینطور نباشد؛ یعنی برای خودشان یک مضمون استقلالی باشد که در یک فضایی معنا پیدا می‌کند. ولو در یک فضایی شارح و مشروح باشند، در فضای دیگر معنای خودش را پیدا می‌کند. صحبت سر این است که در این فضا آیا تعارض برداشته می‌شود یا نه؟ [d1]

(13:28)

در مانحن فیه دو روایت بود که لسانش طوری بود که عرف عام آن‌ها را شارح دیگری می‌گرفتند. ظاهر فرمایش مرحوم سید هم این بود که روایت را به طریقیت و امارت برای هلال دیشب حمل فرموده بودند. این ظاهر فرمایش ایشان بود. عرض من این بود که آیا ممکن است این دو روایت شارح و مشروح نباشند؟ اصلاً برای یک مورد نباشند؟ شارح وقتی است که مفاد و مقصود از القای این کلام یکی باشد. آیا ممکن هست یا نه؟ منظور من این نیست که ظهور عرفی را انکار کنیم. منظور من این است که علی ای حال ما می‌خواهیم تعارض مستقر شود؛ استقرار تعارض مئونه می‌برد. برای اینکه تعارض مستقر شود، اگر یک مجالی برای روایت عبدی پیدا کنیم و اصل آن روایت... .

برای جمع ابتدائی برای روایت یقطینی با روایت حمام و عبدی که ببینیم سی روز و قبل از زوال به چه صورت است، عرض می‌کنیم؛ ببینید اگر ما معارضه را مستقر کردیم، [قول] مشهور را محکّم می‌کنیم، اصحاب هم اعراض کرده‌اند، لذا روایت عبدی و حمام را کنار می‌گذاریم. کما اینکه معروف هم همین است. صاحب جواهر هم که نسبت به سید بحر العلوم فرمودند «من غرائب الاتفاق» منظورشان این بود که چرا جایی که اصحاب اعراض کرده‌اند شما بر می‌گردید و دغدغه دارید که رؤیت قبل از زوال هم کاشف و مجزی است؟! در این فضا بگوییم اعراض کرده‌اند و این قرینه است برای این و ترجیح می‌شود برای روایت یقطینی و روایت حمام کنار می‌رود.

اما همینجا به جای اینکه معارضه برقرار کنیم و بعد بگوییم اصحاب اعراض کرده‌اند، بگوییم اصحاب به این عمل نکرده‌اند. این درست است اما معنای اعراض آن‌ها این است که روایات رؤیت قبل از

زوال را بر روایات رؤیت عند الغروب حاکم نکنید. خب وقتی به این صورت شد، پس دیگر کنار بگذاریم؟! چرا کنار بگذاریم؟! و حال آنکه بحث‌های متعددی شد. یکی از راه‌های جمع، انشائات طولی است. می‌خواهم ساده‌ترینش را عرض کنم. چرا آن را کنار بگذاریم؟!

مثلاً می‌گوییم روایت رؤیت قبل از زوال یعنی وقتی دیشب در وقت غروب یک مانعی بود. اگر مانع نیست خب روشن است اما وقتی آسمان غیم است، اگر فردا صبح آسمان صاف شده بود و دیدی خوب است. دراینصورت این کنار نمی‌رود. یک جمعی در طول هم شد. به روایت قید می‌زنیم، بدون اینکه محتاج شویم که بگوییم طرحش کردیم و از آن اعراض کرده‌اند. این یک فضا است. در الجمع مهما امکن، برای الجمع یک معنا می‌شد که «اولی» به‌معنای «یجب» می‌شد. یعنی «الجمع مهما امکن یجب». این یک جور معنا کردن بود. اما در مباحث‌های که داشتیم طور دیگری معنا شد. «الجمع» نه یعنی جمعی که در اصول متأخر می‌گوییم به‌معنای «یجب» است؛ واقعاً «الجمع» یعنی «اولی». آن وقت اولویتش ارفاقی است. یعنی شارع مقدس در «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» چرا می‌گوید «اولی»؟ چرا می‌گوید «لایجب»؟ چون به شما ارفاق کرده که اگر توهم تعارض کردی و روایتی را طرح کردی و به یکی اخذ کردی شارع مواخذه تان نمی کند. اولویت به این معنا است. اولویت ارفاقی است. خیلی لطیف است. یعنی شارع می‌خواهد ثبوتا خیلی مجال واسع است. شما هر چه هم بتوانید فقاهت کنید و پیش بروید و جمع کنید، به فضاهای جدیدی وارد می‌شوید که اصلا قبلش نبوده. خب پس «یجب» چون می‌خواهیم به مرام شارع و گوینده برسیم؟! نه. ارفاقا «اولی» است. اگر دستگاه تعارض به پا کردی و یک روایت را کنار گذاشتید، من شارع ارفاقا مواخذه نمی‌کنم. معذور هستید. این بحث‌ها را مفصل داشتیم.

[d1]از دقیقه 2:10 تا 13:25 از طرف شاگردان پیشنهاداتی راجع به تغییر یا تبدیل جلسات درسی داده شد ولی نتیجه ای نداشت

اولویت ارفاقی جمع روایات در قاعده الجمع

اذعان شیخ انصاری به جمعهای خلاف ظاهر در کلام معصوم (ع)

(18:53)

در مانحن فیه هم از مرحوم شیخ انصاری عبارتی بود که چون زیاد عرض کردم، فقط اشاره میکنم. عبارتی است که باراه در مباحثه گفتم ام. ولو با سائر عبارات خود مرحوم شیخ در بحث تعادل و تراجیح موافق نیست. بحث تعادل و تراجیح یکی از سنگین ترین و پر باربرترین بحثهای اصولی است؛ تعادل و تراجیح هم سنگین است و هم پرباراست. خیلی برای اصول ای دستگاه فقاهت فایده دارد. در صفحه صد و سی مرحوم شیخ فرمودند: آیا همه روایات کتب روائی قطعی الصدور است؟

فرمودند:

> **فالذي يقتضيه النظر - على تقدير القطع بصدور جميع الأخباراللتي بأيدينا، على ما توهمه بعض الأخباريين، أو الظن بصدور جميعها إلا قليلا في غاية القلة، كما يقتضيه الإنصاف ممن اطلع على كيفية تنقيح الأخبار وضبطها في الكتب - وهو أن يقال: إن عمدة الاختلاف إنما هي كثرة إرادة خلاف الظواهر في الأخبار إما بقرائن متصلة اختفت علينا من جهة تقطيع الأخبار أو نقلها بالمعنى، أو منفصلة مختفية من جهة كونها حالية معلومة للمخاطبين أو مقالية اختفت بالانطماس، وإما بغير القرينة لمصلحة يراها الإمام (عليه السلام) من تقية - على ما اخترناه، من أن التقية على وجه التورية - أو غير التقية من المصالح الاخر.**

وإلى ما ذكرنا ينظر ما فعله الشيخ (قدس سره) - في الاستبصار- من إظهار إمكان الجمع بين متعارضات الأخبار، بإخراج أحد المتعارضين أو كليهما عن ظاهره إلى معنى بعيد. وربما يظهر من الأخبار محامل وتأويلات أبعد بمراتب مما ذكره الشيخ[1]

«فالذي يقتضيه النظر على تقدير القطع بصدور جميع الأخباراللتي بأيدينا، على ما توهمه بعض الأخباريين»؛ قطع به صدور را قبول ندارند. اما آن چه که قبول دارند: **«أو الظن بصدور جميعها إلا قليلا في غاية القلة كما يقتضيه الإنصاف»**؛ ظن به صدور جمیع است. بعد فرمودند: بعد که این را گفتیم، **«وهو أن يقال: إن عمدة الاختلاف إنما هي كثرة إرادة خلاف الظواهر في الأخبار»**؛ یعنی همه این روایات هست، بسیار زیاد هست ظاهر روایتی

که می‌بینید حتی چه بسا در نظر عرف بین آن‌ها تعارض عرفی برقرار شود، اما اصالً حضرت اراده ظاهر نکرده‌اند. چرا نکرده‌اند؟ سه-چهار مورد را می‌فرمایند: **«إما بقرائن متصلة اختفت علينا من جهة تقطيع الأخبار أو نقلها بالمعنى، أو منفصلة مختفية من جهة كونها حالية معلومة للمخاطبين أو مقالية اختفت بالانطماس»؛** سومی به ما نحن فیه مربوط است؛ می‌گویند ای حضرت اراده خلاف ظاهر کرده‌اند، «وإما بغير القرينة»؛ یعنی حتی قرینه خلاف ظاهری هم نبوده اما امام علیه‌السلام بدون قرینه اراده خلاف ظاهر کرده‌اند. خب چطور می‌شود؟ می‌فرمایند: **«لمصلحة يراها الإمام»؛** خودشان می‌دانند که چرا بدون قرینه خلاف ظاهر را اراده کرده‌اند. «من تقية - على ما اخترناه، من أن التقية على وجه التورية - أو غير التقية من المصالح الأخر». بنابراین اینطور نیست که بگوییم وقتی دو روایت آمد سریع بگوییم معارضه عرفیه هست؛ عرف اینها را معارض می‌بیند، شما چه کار دارید که بگویید محمل دیگر هم هست! نه.

بعد می‌گویند شیخ هم که در استبصار جمع های تبرعی دارند، این جمع های شیخ از بعضی از خلاف ظواهری که در روایات آمده بهتر است.

«وإلى ما ذكرنا ينظر ما فعله الشيخ (قدس سره) - في الاستبصار- من إظهار إمكان الجمع بين متعارضات الأخبار، بإخراج أحد المتعارضين أو كليهما عن ظاهره إلى معنى بعيد. وربما يظهر من الأخبار محامل وتأويلات أبعد بمراتب مما ذكره الشيخ»؛ خب وقتی فضای روایات اینچنین است و کثرت خلاف ظواهر را اراده کرده‌اند مقصود داشته‌اند.

---

[1] فرائد الأصول نویسنده : الشيخ مرتضى الأنصاري جلد : ۴ صفحه : ۱۲۹

محامل و معارض کلام اهل البیت

(22:50) یکی از بهترین کتابهای حدیثی کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه است. این محدث بزرگ می دیده روایاتی هست که میتواند معانی مختلفی داشته باشد ای مبهم باشد. این کتاب را نوشته اند و پر بار است. اولین بابی که ایشان دارند؛ چند سال پیش هم یک مباحثه خیلی دلنشینی داشتیم. بخشی از این کتاب را مباحثه کردیم. اولین باب این است: «الباب الذي من أجله سميت هذا كتاب معاني الأخبار». اصلاً من چرا این کتاب را نوشتم و چرا اسم آن را این گذاشتم؟ سه روایت را آوردهاند. من روایت چهارم و پنجم را هم کنارش اضافه کردهام. روایت سومش این است:

> **حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور ـ رضي الله عنه ـ قال. حدثنا الحسين بن محمد ابن عامر ، عن عمه عبد الله بن عامر ، عن محمد بن أبي عمير ، عن إبراهيم الكرخي ، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال : حديث تدريه خير من ألف حديث ترويه ، ولا يكون الرجل منكم فقيها حتى يعرف معاريض كلامنا ، وإن الكلمة من كلامنا لتنصرف على سبعين وجها لنا من جميعها المخرج.[1]**

«حديث تدريه خير من ألف حديث ترويه»؛ یک حدیث را بفهمی بهتر از این است که هزار حدیث را روایت کنی. **«و لا يكون الرجل منكم فقيها حتى يعرف معاريض كلامنا»؛** خیلی وقت ها «معاریض» را به تقیه معنا میکنند. محتملاتی که مثلاً اشاره دارد. ولی ملازمه ای ندارد که **«معاریض»** حتماً بهمعنای تقیه باشد. از رابطههای جانشینی که عرض کردم، یکی از آنها همین روایت «معاریض» است. در روایت دیگر دارد **«حتی یعرف معانی کلامنا»**. فعلاً کار ما «معاریض» نیست. حضرت دنبالش فرمودند: **«و إن الكلمة من كلامنا لتنصرف على سبعين وجها لنا من جميعها المخرج»؛** نه اینکه مخرج یعنی من یکی از آنها را اراده کردهام و بقیه را دور میریزم. نه، «من جمیعها المخرج»، مخرج یعنی محمل. در بصائر الدرجات یک باب بسیار مفصلی است. شاید بالای ده روایت هست که هر کلمهای که ما میگوییم هفتاد تا محمل دارد.

بنابراین اگر ما با یک روایتی مواجه میشویم و یک فضای اهل تخصص مطرح شد و آنها در فضای خودشان یک چیزی میفهمند که عرف عام نمی فهمند، ما نمیتوانیم بگوییم چون مخاطب حضرت در آن جلسه عرف عام بوده و آن راوی بوده، حضرت برای اینها نگفته است. این عرض من بود.

---

[1] معاني الأخبار نویسنده : الشيخ الصدوق جلد : ۱ صفحه : ۲

جمع روایت حماد و عبید

زوال هر بلد در روایت حمام و تقویم کل کره در روایت عبدی

(25:40)

حال اگر به این صورت است، آیا ممکن است حدیث عبدی معنای دیگری پیدا کند که اصلاً ارتباطه آن با روایت حمام، شارح و مشروح نباشد؟ و آن این است: ما اگر روایت حمام را برای هلال شب قبل اماره بگیریم، یا حتی اماره دخول شهر بگیریم به‌نحوی‌که کاری به‌خصوص آن نداشته باشد و به لسان حکومت باشد، اگر این دو وجه را در روایت حمام آوردیم، روایت عبدی می‌تواند برای خودش یک مضمون مستقل داشته باشد؟ ولو علی بعض محامل؟ عرض من این است که می‌تواند داشته باشد. کجا؟ جایی که بگوییم «ال» در «اذا رئی قبل الزوال» جنس و استغراق باشد. خب در این فضا «الزوال» می‌گوییم. همچنین به فرمایش آقا «الزوال» می‌تواند امارت باشد و برای ضابطه مند شدن تعیین‌شده است، این هم حرفی است که فی حد نفسه نمی‌توان ردش کرد. ولو اولویت و ترجیح هم داده شود ولی نمی‌توان ردش کرد.

شاگرد: این معانی مختلف را حتی اگر ضدیت داشته باشند، باز می‌توانیم برداشت کنیم؟

استاد: اگر ضدیت فی نفس الامر دارند نه، اما اگر ضدیت در مقصود دارند بله. نکته خیلی مهمی است. اگر دو روایت است و دو معنا است که اینها در واقع متضاد هستند، نه. اما اگر تضاد در مقصود دارد یعنی می‌توانند دو مقصود باشد که در نفس الامر متضاد نیستند. اما کسی بخواهد الآن این را بگوید متضاد هستند.

شاگرد: در تعارض این مقصودها باید کدام را بگیرند؟

استاد: وقتی پذیرفتیم استعمال لفظ در اکثر از یک معنا جایز است، هر دو. چون تضاد نفس الامری که ندارند. شبیه آن را همیشه مثال می‌زنم. آیه شریفه «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ خَلَقَهُ»[1]. هر کسی از عرف عام وقتی این آیه را می‌بینند، مذمت می‌بینند ای مدح؟ مذمت می‌بینند. روشن است. اما وقتی تفسیر برهان[2] باز می‌کنید، ذیل آن حدیث می‌آید که منظور از انسان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. «قتل» هم یعنی «استشهد». یعنی ابن ملجم ملعون که اشقی الاولین و الآخرین است حضرت را شهید کردند. «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»؛ چرا او را شهید کردند؟ سبب شده بود که بگوید او کافر است و باید او را کشت؟! «من أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» و دنباله حدیث ببینید اگر امیرالمؤمنین بخواهد هم مذموم باشند و هم ممدوح، تضاد نفس الامری است و نمی‌شود. اما اگر بخواهد از این کلام دو متضاد مقصود باشد، هم مذمت یک انسان ظالم و کافر به کفرش است و هم مدح انسان به سؤال. هم «ما افعله» افعل تعجب است و هم «ما افعله» سؤال. دو مقصود متضاد هستند اما در نفس الامر که دو معنا شد. در مقصود متضاد نیستند؛ یعنی امیرالمؤمنین ممدوح باشند. لذا در این موارد هم تضادش درست است که تضاد بالمعنی الاعم

می‌گفتیم. در المنطق یک تضاد بالمعنی الاخص داشتیم که کنار تماثل و تخالف بود. تخالف در کنار تضاد بالمعنی الاخص بود. چون متقابلین نبودند. ولی خیلی وقت ها در استعمالات عمومی به تخالف هم تضاد می‌گوییم. تضاد یعنی این دو با هم جمع نمی‌شوند. جمع نشدن در وهله تماثل هم همین بود. و اتفاقا تخالف آنی است که بهمعنای منطقی قابل جمع هستند. الآن همینجا ممدوحیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با مذمومیت انسان کافر قابل جمع هستند. می‌توانند هر دو باشند.

شاگرد: چون از خارج می‌دانیم که یک منبعی گفته هر دو مراد است لذا جمع می‌کنیم. حال در نفس الامر این دو احتمال را می‌دهیم اما به مرحله ظهور رسیدنش چه جوابی دارد؟

استاد: اگر روایت عبدی را به فضایی بیاوریم که بشر به تحیر رسیده است. اهل فن به تحیر رسیده‌اند. چه زمانی؟ آن وقتی که مازالان رفت و تقویم یک روز عوض شده بود و ... . به جایی رسیدند که می‌بینند وقتی می‌خواهیم برای کره زمین برچسب زنی کنیم؛ یک شنبه، دوشنبه، اول فروردین را معین کنیم؛ می‌خواهیم تقویم بنویسیم، متحیر شدیم. لذا به اینجا رسیدیم که برای نظم حتماً به یک نصف النهار نیاز داریم. یعنی الآن که می‌گویند «الزوال» استغراق‌ِجنس، فضایش تمام شد. «اذا رئی قبل الزوال»، کدام زوال؟ زوال قم برای قم. زوال بغداد برای بغداد. شرق و غرب برای خودشان. این «الزوال» بود. اما حال بشر به کجا رسیده؟ دیده که برای نظم دادن چراهای نداریم یک نصف النهار داشته باشیم. لذا خط زمان گرینویچ را قرار دادند.

در این فضا اگر بگویی امام علیه‌السلام برای بشر متحیری که الآن فهمید چراهای جز یک زوال و یک نصف النهار معین ندارید، امام علیه‌السلام می‌گویند «اذا رئی قبل الزوال»، یعنی مثلاً زوال دحو الارض. خب شما در اینجا می‌گویید که باز تعارض است؟! اینجا می‌گوییم «ال» عهد است. روایت حماد «ال» استغراق است، اما چرا می‌گویید روایت عبدی «ال» عهد است؟ به‌خاطر لسانش. امام علیه‌السلام نمی فرمایند «اذا رئی قبل الزوال فهو للیلة المامضیة». می‌فرمایند «اذا رئی قبل الزوال فهذا الیوم من شوال». یعنی دارند با زوال، ضرب قاعده می‌کنند برای نظم کل کره. چرا؟ چون اینجا قرینه داخلیه زوال یک لحظه است. وقتی گوینده اسمی از لحظه می‌برد، معلوم می‌شود که می‌خواهد یک قاعده‌ای را درست کند. نه اینکه بخواهد یک اماره داشته باشید. چون لحظه بودن زوال، اظهریت دارد در اینکه می‌خواهد به دست شما اماره بدهد، تا اینکه بخواهد به رؤیت هلال نظم بدهد، آن هم برای بشری که فهمیده ما به یک تقویم نیاز داریم، در اینجا «ال» در «الزوال» از جنس و استغراق به عهد منقلب می‌شود. شما بگویی حق ندارید، عرف که این را نمی فهمد! درست است که عرف عام نمی فهمد اما در این فضای متخصصین اگر عرف عام هم تحیر اینها را ببینند اباء نمی‌کنند.

شاگرد: فهم این عهدیت در فضای ظهور به چه صورت است؟

استاد: نکته اش همانی بود که جلسه قبل می‌خواستم درباره عرض کنم.

شاگرد۲: تحیر در خط زمان برای ایام هفته بوده برای ماه نبوده. می‌گویند این طرف خط شنبه می‌شود و آن طرفش یک شنبه می‌شود.

شاگرد: در ماه هم همینطور است.

شاگرد۲: در ماه به تبع است. یعنی اصل تحیر برای ایام هفته است. اگر حضرت می‌خواستند این قضیه را حل کنند، بهتر بود که در ایام هفته صحبت می‌کردند.

استاد: در زمان شیخ بهائی هنوز این حرفها نبود. اتفاق افتاده بود ولی ظاهراً شیخ مطلع نبودند. حتی مرحوم نراقی اول مطلع نبودند. در مباحثه تشریح الافلاک خواندیم. با اینکه ملا مهدی خیلی بعد از کریستف کلمب و مازالان بود، ولی ظاهراً هنوز این اطلاعات نیامده بود. مرحوم

شیخ در مقدمه تشریح الافلاک فرمودند، «یتفرع علی کرویة الارض» اینکه یوم واحد برای سه نفر متفاوت باشد؛ یکی جمعه باشد، دیگری شنبه باشد و دیگری یک شنبه باشد. این را فرمودند. بنابراین مشکل تعیین تقویم و روز را مثل شیخ بهائی متوجه هستند. این را باید حل کنیم. خب میفرمایید اول ماه، الآن لحظه شروع ماه که از تحت‌الشعاع بیرون میآید، ظاهرة سماویة است. اما اینکه امروز را اول ماه بگوییم ای سی ام شعبان...؟ اول ماه بودن برای امروز که یک لحظه اش ماه بیرون آمده، امروز را چه برچسبی بزنیم؟ معنون به چه عنوانی کنیم؟ بگوییم امروز سی ام شعبان است ای امروز اول ماه مبارک است؟ پس بهروز مربوط میشود. همینطوری که شما برای اینکه بگویید امروز یک شنبه است، نیاز به خط زمان داشتید که مشکل را حل کنید، در اینکه بگویید امروز سی ام شعبان است هم به آن نیاز دارید. این هم عین همان است. یعنی مشکل از وادی واحدی است. و لذا امام علیه‌السلام وقتی میفرمایند برای برچسب زنی اول ماه، الزوال میزان است، یعنی آن الزوال برای شب جمعه مؤمنین هم دارد کار میکند.

شاگرد: یعنی شنبه ای یک شنبه؟ امروز ساعت دوازده برای ما شنبه است و برای عده‌ای یک شنبه است. بحث ما مطابق با ایام هفته نیست. بههرحال امروز ای شنبه است ای یک شنبه.

استاد: حرف شما اینجا هم میآید.

شاگرد: اینکه چه زمانی شنبه و یک شنبه میشود؛ یعنی تحیر در خط زمان در ایام هفته لاجرم است و نمیتوان آن را کاری کرد. یعنی تحیر ما در ایام هفته با ماه یکی نیست.

شاگرد۲: در ماه بیشتر است. در ماه امر عینی خارجی دارید ولی شنبه و یک شنبه قراردادی است. در امر واقعی که مشکلتر است.

شاگرد: مثل سال؛ میگوییم هر سال باید از شنبه شروع شود. امسال شنبه است و سال بعد یک شنبه است و ... .

استاد: برای شروع اینکه بگوییم امسال شنبه است، ضابطه میخواهیم ای من؟ شما چطور ضابطه من کردید؟ گفتید قاچ جغرافیایی که یک ساعت است، در آن جا یک نصف النهار ار مفروض میگیریم، اگر حلول شمس به برج حمل، قبل از زوال این نصف النهار است، در تقویم میگویید امروز اول فروردین است. اگر ساعت نیم بعد از ظهر است، میگویید امروز بیست و نه اسفند است لذا فردا اول فروردین است. لذا ضابطه میخواهید.

حال نه برای قاچ جغرافیایی که کار ایران در بورد؛ میخواهید برای فارسی زبانهای کل کره یک تقویم ارائه بدهید، چه کار میکنید؟ میگویید در تقویم جهانی قبل از زوال کجا امروز اول فروردین است؟ چون حلول شمس به برج حمل قبل از زوال بود، کدام زوال؟ چه کارش میکنید؟ ضابطه میخواهد ای من؟

شاگرد: کسی که میگوید غروب معیار است، یک خط صاف است که شب و روز میشود، در آن غروب خاص قبل از خط اول ماه میشود و بعد از خط غروب، فردا اول ماه میشود.

شاگرد۲: نقطه غروب کجا کره زمین است؟

شاگرد: هر ماه یک جا است.

شاگرد۲: به هم ریختگی میشود.

استاد: شما میخواهید نوعیت ماه را بگویید؟! خلاصه شما میگویید وقتی ماه داریم اول ماه بودن، یک روز مشخص است ای روز نوعی است؟ در کلمات علماء تصریح بود که فرمودند لیلة القدر هم

نوعی است. امسال درماه مبارک یکی شب قدر ندارید. نوعی است؛ دو شب دارید. اگر شخصی میگویید پس خلاصه کار ما باید یکی شروعی داشته باشد.

شاگرد: شروع کار در لحظه طلوع هلال است.

شاگرد۲: کجا؟

شاگرد: در هر شهری که غروب اتفاق افتاد.

شاگرد۲: خب دو تا میشود.

شاگرد: الآن یکی جا است که غروب است. دو جا که نیست.

شاگرد۲: الآن ِکجا؟ الآن ِما در ایران یا الآن در آمریکا؟

شاگرد: الآن در کره زمین یکی مکانی هست که غروب است. کسانی که میگویند غروب مالک است، آن نقطهای که غروب است، اگر الآن هلال داشت، به سمت چپ اول ماه میشود.

شاگرد۳: هر ماه یکی جا میشود.

شاگرد۲: بله.

شاگرد۳: خب صاحبه پیدا نکرد.

شاگرد۲: اگر خط زمان نباشد نمیتوانیم صاحبه شنبه و یکشنبه بدهیم.

استاد: آن چیزی که سبب تغییر فتوای حاج آقای سیستانی بود چه بود؟ ایشان اول همین حرف شما را میگفتند. بعد عدول کردند. چرا گفتند؟ اگر روی نقشه ها نگاه کنید بیست و سه درجه میل دارید، غروب اینطور نیست که بگویند یکی لحظه غروب است. الآن وقت غروب است و یکجا هلال دارند، دقیقاً حتی در شرق او هلال ندارند. به همین خاطر بود که سبب شد فتوای ایشان تغییر کند. خودشان فرمودند. فرمودند: من قبلاً این را میگفتم که رؤیت در بلد شرقی برای بلاد غربیه کافی است اینما کان. اما بعد فرمودند: نه، چه بسا بلد شرقی هلال دارد اما بلد غربی واقعاً هلال ندارد. شما میگویید غروب، خط غروب روی کره که به صورت داره نیست. داره افق هم نیست. ما چندتا داره داشتیم؛ داره نصف النهار، داره افق. خط غروب روی کره زمین حتی در داره افق هم نیست. یعنی مایل است. این مشکلات کار بود.

---

[1] عبس ۱۷ و ۱۸

[2] البرهان في تفسير القرآن نویسنده : البحراني، السيد هاشم جلد : ۵ صفحه : ۵۸۴

شاهد روائی اهتمام معصوم به لحظه زوال

(43:20)

خب ببینید مرحوم مجلسی در جلد پنجاه و هفت، مطلب خوبی را داشتند؛ قبلاً عرض کرده بودم ولی الآن حتماً نیاز به تذکر دارد. برای چه؟ برای اینکه ببینیم آیا در چنین فضای روایت عبیدی میتواند معنای دیگری داشته باشد یا نه. یک حدیث بود که در مجمع البیان نقل شده بود. در صفحه دویست و بیست و شش از تفسیر عیاشی نقل شده بود. میگوید در محضر امام رضا علیهالسلام بودیم. فضل بن سهل و مامون هم بودند. از حضرت سؤال کردند:

> **مجمع البيان: نقل من تفسير العياشي بإسناده عن الأشعث بن حاتم، قال: كنت بخراسان حيث اجتمع الرضا عليه السلام والفضل بن سهل والمأمون في الإيوان الحيري بمرو، فوضعت المائدة فقال الرضا عليه السلام: إن رجلا من بني إسرائيل سألني بالمدينة فقال: النهار خلق قبل أم الليل؟ فما عندكم؟ [قال:] فأداروا الكلام ولم يكن عندهم في ذلك شئ، فقال الفضل للرضا عليه السلام: أخبرنا بها أصلحك الله. قال: نعم، من القرآن أم من الحساب، قال له الفضل: من جهة الحساب. فقال: قد علمت يا فضل أن طالع الدنيا السرطان والكواكب في مواضع شرفها، فزحل في الميزان، والمشتري في السرطان، والشمس في الحمل، والقمر في الثور، وذلك يدل على كينونة الشمس في الحمل من العاشر من الطالع في وسط السماء، فالنهار خلق قبل الليل، وأما في القرآن فهو في قوله تعالى (لا الشمس ينبغي لها أن تدرك القمر ولا الليل سابق النهار أي قد سبقه النهار.[1]**

«النهار خلق قبل أم الليل؟»؛ اول روز بوده ای شب؟ حضرت فرمودند: میخواهی از فن علم حساب و هیئت برایت بگویم ای از کتاب خدا بگویم؟

«فقال الفضل للرضا عليه السلام: أخبرنا بها أصلحك الله. قال: نعم، من القرآن أم من الحساب، قال له الفضل: من جهة الحساب»؛ تا آن جا که به این میرسد. حضرت فرمودند:**«... و ذلك يدل على كينونة الشمس في الحمل من العاشر من الطالع في وسط السماء، فالنهار خلق قبل الليل»**؛ مفاد این حدیث چه شد؟ ابتدای آن خلقی که امام علیهالسلام میگویند، میگویند آن لحظه؛ یعنی لحظهای بحث میکنند. خیلی جالب است. میگویند آن لحظه خورشید کجا بود؟ **«في كبد السماء»** بود؛ روی نصف النهار بود. در وسط آسمان بود. لحظهای که خورشید بخواهد روی نصف النهار باشد، روی همه نصف النهارهای بغداد و کابل و ... بوده؟! معنا ندارد. پس اگر بخواهد محمل فرمایش حضرت سر برسد، آن جایی که میفرمایند **«في وسط**

السماء»، آن نصف النهار خاص منظور حضرت بوده و خورشید هم لحظه شروع آن جا بوده. لذا حضرت فرمودند که روز قبل بوده چون وسط آسمان بوده.

در صفحه دویست و سی یک آمده:

> **ثم إن بعض الناس توهموا أن هذا الحديث مؤيد لكون اليوم من الزوال إلى مثله كما اعتبره المنجمون لسهولة الحساب، ولا يخفى وهنه على أولي الباب.[2]**

«ثم إن بعض الناس توهموا أن هذا الحديث مؤيد لكون اليوم من الزوال إلى مثله»؛ هر چه گشتم این بعض را پیدا نکردم. چه کسی بوده که میگوید این روایت میگوید شارع همانطوری که روز را از غروب تا غروب قرار داده، طبق ودو خلقت و در نظم کل عالم در طول تاریخ، روز را از زوال تا زوال قرار داده. «كما اعتبره المنجمون لسهولة الحساب»؛ این دیگر سهولت حساب نیست، بلکه موافق با شروع عالم است. بعد میفرمایند: **«ولا يخفى وهنه على أولي الباب»**؛ جلوتر هم از این بحث کردیم. «وهنه» چند احتمال دارد. من الآن تذکرش میدهم. وقتی یک روایتی میآید که لامحالة، «ال» در «الزوال» را عهد میگیرد، خود همین روایت نمیتواند توضیحی برای روایت عبدی باشد؛ یعنی اینجا هم که حضرت میفرمایند **«اذا رئی قبل الزوال»** یعنی ال «الزوال» عهد است و ناظر به تنظیم تقویم کل تاریخ کره زمین. لذا ناچاریم که یک نصف النهار داشته باشیم. این نصف النهار کدام است؟ همان نصف النهاری است که وقتی خلق شمس بود، آن جا وسط السماء بود. این چیزی بود که میخواستم از بحارالانوار به هم وصل کنم.

---

[1] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۵۴ صفحه : ۲۲۶

[2] همان ۲۳۱

امیت تقویم کل کره در دین جانی اسلام

(48:50)

شاگرد: چه لزومی دارد که شارع تحیر ما را نسبت به کل کره بر طرف کند؟ با وجود زوال جغرافیایی تحیر هر کدام برطرف می‌شود.

استاد: چه ملزمی دارد که برای حلول شمس به برج حمل، یک نصف النهار واحد قرار بدهیم؟ قاچ جغرافیایی که کافی است.

شاگرد: منظورم این است که شارع چرا می‌گوید؟ ممکن است بگوییم بنابر نصوص شرعیه مناسب این است.

استاد: به‌خاطر این‌که شارع فرموده «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»[1]، هیچ شهری نیست مگر پرچم اسلام در آن بلند می‌شود. خب شارعی که وعده داده که این دین او دین کل کره است، می‌خواهد بگوید «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا»، بگویی نیازی ندارد این «هذا الیوم» را منظم کند؟! ما به این انس گرفته‌ایم که در اینجا «هذاالیوم» بگویند و در شهر دیگر فردا بگویند. این برای انس ما است، ولی او نیازی ندارد؟! به گمانم دارد. به‌خصوص این‌که این نظم باشد. یعنی ثبوتی ممکن باشد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] التوبه ۳۳